

وزیر پیشین دفاع، و ریچارد هاس، سلف
مارتین ایندایک در شورای امنیت ملی، ولی
این عده اینک در حکم استثنا هستند.

گروه تحقیق و بررسی مرکز پژوهش‌های علمی و
مطالعات استراتژیک خاورمیانه

سوریه جنگ اکتبر را در پی داشت. با آغاز
دهه ۸۰، رقابت بین سوریه و اسرائیل برای
تسلط بر لبنان بالا گرفت و سرانجام سوریه
به برتری دست یافت. سوریه همچنین در
جنگ لبنان کوشید تا به تنهایی با کسب
قدرت نظامی لازم برای غلبه بر اسرائیل
توازن استراتژیک با اسرائیل را برقرار سازد.

با آغاز دهه ۹۰، چرخشی در سیاست
سوریه در قبال اسرائیل احساس شد؛ چون
سوریه در اکتبر ۱۹۹۱ در اجلاس صلح
مادرید شرکت جست و با اسرائیل وارد
مذاکره گردید.

سوریه و اسرائیل میان جنگ و صلح^۱

مقدمه

سالهاست که سیاستهای سوریه در قبال
اسرائیل بی اعتمادی و نگرانی و دشمنی
جامعه اسرائیل را نسبت به سوریه برانگیخته
است. این امر از سوریه چهره ای تندرو و
متجاوز ترسیم کرده است که تا رسیدن به
هدف نهایی خود، یعنی نابودی اسرائیل،
تصمیم به مقابله با این کشور دارد.

اعلام آمادگی سوریه برای ایفای نقش در
روند سیاست منطقه ای بخش بزرگی از
جامعه اسرائیل را غافلگیر یا دست کم با
برداشت‌های متفاوتی مواجه ساخت. برخی از
آنها این موضع سوریه را نشانه تغییر در
سیاست این کشور در برابر اسرائیل و مناقشه
اعراب و اسرائیل تلقی کردند. برخی نیز این
امر را تنها اقدامی تاکتیکی تعبیر کردند که
هیچ نشانی از عقب نشینی سوریه از هدفهای
بلندمدت خود، یعنی نابودی اسرائیل،
نداشت.

سوریه در این سالها نه تنها در هیچ یک از
طرحهای صلح منطقه ای نقشی نداشت،
بلکه در جهت تضعیف آنها عمل کرد.
تندروی های این کشور در ۱۹۶۶ و ۱۹۶۷
یکی از عوامل اصلی بروز جنگ شش روزه
بود. شش سال بعد نیز همکاری مصر و

دمشق نیز ناگهان چنین وانمود کرد که
سیاست تندروانه خود را کنار گذاشته است.
اما سوری ها خود اعلام کردند که این موضع

۱. مطلب فوقی نمابشگر دیدگاه پژوهشگران اسرائیلی نسبت به سوریه و سیاست آن در قبال روند صلح است. از آنجا که این
مطلب حاوی نکات تحلیلی مهمی در سیاست سوریه است فصلنامه 'خاورمیانه' نسبت به ترجمه و درج آن اقدام کرده است.

به معنای کنار گذاشتن اندیشه نابودی اسرائیل نیست؛ زیرا سوریه همواره هوادار هر گونه اقدام سیاسی است که به برقراری صلحی عادلانه و فراگیر و پایدار در منطقه انجامد. برای مثال، حافظ اسد در مصاحبه با روزنامه واشنگتن پست، در ژوئیه ۱۹۹۱، گفت:

«ما بیست سال است که می‌گوییم خواهان صلح هستیم؛ اما شاید دیگران ما را در این راه جدی نگرفتند... و شاید هم اکنون به جدیت ما پی برده باشند.»

او توضیح داد که غرب و اسرائیل هر گونه تغییر، هر چند ظاهری، را تغییر در سیاست سوریه تلقی می‌کنند، اما باید دانست که این گونه تغییرات هیچ ارتباطی با سیاستهای ثابت و مشخص سوریه ندارد.

هم اکنون، بسیاری از ابهاماتی که بر اثر اعلام آمادگی سوریه برای شرکت در مذاکرات صلح ایجاد شده بود، بتدریج برطرف شده است و سوریه نیز پایبندی بیشتری به این روند از خود نشان می‌دهد.

بعلاوه، با برداشتن گامهای تاکتیکی موجب استحکام و تعمیق این امر شده است.

با وجود این، تغییر دولت در اسرائیل، در ژوئن ۱۹۹۲، در تغییر موضع اسرائیل نسبت به مسئله صلح مؤثر بود. شعار دولت اسحاق شامیر «صلح در برابر صلح» بود که جای خود را به شعار اسحاق رابین داد: «عقب نشینی از بلندی‌های جولان مساوی با

دستیابی به صلح است.» این شعار که از آمادگی اسرائیل برای عقب نشینی از جولان حکایت دارد، حافظ اسد را با لحظه‌ای حساس و سرنوشت ساز جهت اخذ تصمیمی استراتژیک مواجه ساخت؛ چرا که او در پایان نشست خود با بیل کلینتون، رئیس جمهور آمریکا، در ۶ ژانویه ۱۹۹۴ در ژنو گفت: «صلح انتخاب استراتژیک سوریه است.»

آیا حافظ اسد یک شبه موضع خود را نسبت به اسرائیل تغییر داده است؟ آیا لحظه تاریخی نزدیک شدن سوریه به اسرائیل فرا رسیده است؟ برای پاسخ به این پرسشها و آگاهی از واکنش احتمالی در برابر این سیاست سوریه، باید دیدگاه حافظ اسد را در مورد اسرائیل دریابیم و با سیاستهای او از زمان تصدی ریاست جمهوری، یعنی از ۱۶ نوامبر ۱۹۷۰ تاکنون، آشنا شویم.

اسرائیل از دیدگاه حافظ اسد

سیاست حافظ اسد از زمان به قدرت رسیدن شاهد دو جهت گیری کاملاً متضاد بوده است. این دو جهت گیری هم دو جنبه از شخصیت رئیس جمهور سوریه را منعکس می‌کند و هم هدفهای اصلی نظام سوریه را نمایان می‌سازد. البته، بر این دو جهت گیری همواره تنش نیز حاکم بوده است. جهت گیری نخست شامل موضع

ایدئولوژیک حادی است که حافظ اسد براساس آن عملاً موجودیت اسرائیل را رد می‌کند. بدین سبب، حاضر نیست با این حکومت وارد مذاکره شود. این دیدگاه نابودی اسرائیل را تنها راه حل مناقشه‌خاورمیانه می‌داند که خود از سه علت اصلی ناشی می‌شود: دیدگاه ایدئولوژیک حافظ اسد، ترس از اسرائیل و تعهدات اسد و فشارهای وارد بر حکومت او.

جهت‌گیری دوم موضعی عملی و منطقی و معتدل می‌باشد که عبارت است از آمادگی حافظ اسد برای دستیابی به نوعی تفاهم با اسرائیل که به حفظ آرامش در مرز دو کشور در جولان انجامد. از جمله هدفهای اصلی این موضع باز پس‌گیری کامل بلندی‌های جولان، احتمالاً در دوران زمامداری اسد است.

دیدگاه ایدئولوژیک

نظام بعثی حاکم بر سوریه از ۱۹۶۳ نظامی ایدئولوژیک بوده است که می‌گوشد سیاستهای خود را بر اساس دیدگاههای حزب بعث پایه‌ریزی کند و حتی با پای بندی به این دیدگاهها بقای خود را تضمین نماید. اساس دیدگاه حزب بعث را شعار وحدت عربی و مقابله با امپریالیسم غرب، از جمله مبارزه با موجودیت صهیونیستی در خاک فلسطین، تشکیل می‌دهد. حافظ اسد،

همچون یکی از اعضای وفادار به این حزب، از زمان به دست گرفتن قدرت، می‌گوشد پای بندی خود را به دیدگاه حزب بعث و مقتضیات آن اثبات کند.

برخی از پژوهشگران در پای بندی حافظ اسد به دیدگاههای حزب بعث تردید دارند و بر این عقیده اند که او تنها به یک هدف پای بند است و آن تضمین بقای حکومت و در نهایت ثبات و بهبود اوضاع سوریه تحت رهبری خویش است. اما برخی دیگر عقیده دارند که حافظ اسد رویای «سوریه بزرگ» یا به عبارتی دیگر گسترش حاکمیت سوریه بر پهنه ای شامل لبنان، اردن و اسرائیل (بلاد شام) را در سر می‌پروراند. گروهی دیگر نیز معتقد است که حافظ اسد به آرمان «وحدت عربی»، به عنوان شعار حزب بعث، پای بند است. این شعار موجب می‌شود که اسد و سوریه نقش پیشگام را در وحدت کشورهای عرب ایفا کنند.

البته، سیاست سوریه در دوران ریاست جمهوری حافظ اسد به هیچ وجه نشانگر گامی در جهت تحقق بخشیدن به رویای سوریه بزرگ یا آرمان وحدت عربی نیست. هیچ تمایل واقعی نیز در این زمینه مشاهده نمی‌شود. برعکس، مشخصه بارز سیاست سوریه به رهبری اسد دنبال کردن هدفهای

بسیار کوچکی می باشد که مهم ترین آن تلاش برای بهبود وضع داخلی و نیز ایفای نقشی فعال در منطقه با توجه به توان محدود دولت این کشور است.

بنابراین، زمینه سیاست رئیس جمهور سوریه در سطح منطقه ای و نیز در نزاع با اسرائیل در شکل گیری شخصیت و موجودیت سیاسی او، بویژه در تحقق بخشیدن به هویتی ملی و سیاسی، نهفته است که موجب جلب اعتماد مردم سوریه و جهان عرب به وی می شود. بسیاری اوقات در تعیین خط مشی سیاسی اسد، ملاحظات عملی و منافع شخصی و فرقه ای و سیاسی بر سایر عوامل غلبه می کند. با وجود این تعهد اساسی او نسبت به آرمان عرب و دیگر منافع کشورهای عربی همچنان باقی است. این تعهدات سالهاست که از مقاومت و سرسختی حافظ اسد در برابر اسرائیل تغذیه می کند. او در خصوص برخی مسائل نظیر موارد زیر معتقد است:

۱. سرزمین فلسطین که دولت اسرائیل در آن تشکیل شده، سرزمینی است عربی و متعلق به فلسطینی های عرب که صهیونیستها آن را بزور اشغال کرده اند؛

۲. موجودیت اخلاقی و تاریخی اسرائیل غیر قابل قبول است؛ زیرا اسرائیل دست پرورده دولتهای امپریالیستی است که در نیمه نخست قرن حاضر بر منطقه حاکمیت

یافتند و نظم طبیعی خاورمیانه را بر هم زدند و جهان عرب، بویژه سوریه «طبیعی»، را به موجودیتهای ساختگی تقسیم کردند که اسرائیل یکی از آنها می باشد؛

۳. شهرکهای صهیونیست نشین هیچ پیشینه تاریخی در سرزمین فلسطین ندارد و ساکنان این شهرکها باید به کشورهای اصلی خود بازگردند. عربهای یهودی نیز باید به زادگاه خویش در کشورهای عربی بازگردند و در آنجا از حقوقی برابر با سایر شهروندان برخوردار باشند.

ترس از اسرائیل

یکی از عناصر تشکیل دهنده منفی گرایی حافظ اسد در برابر اسرائیل ترس همیشگی او از اسرائیل است. او به طبع انسانی محتاط بوده و شم سیاسی اش این ویژگی را تشدید کرده است. او با همان شیوه ای که به قدرت رسیده تاکنون در منصب خویش باقی مانده است. بعلاوه، او از اظهار این مطلب به دنیای غرب که میزان شناخت و درکش از جامعه اسرائیل اندک است، می پرهیزد.

ترس حافظ اسد از اسرائیل مضاعف است. گویا او اسرائیل را تهدیدی برای حکومت خود و سوریه و در واقع جهان عرب می داند. او برای ترس خود دلایلی به شرح زیر دارد:

۱. اسرائیل قدرتی منطقه ای است که بر

سایر کشورهای عرب و از جمله سوریه برتری سیاسی و اقتصادی و نظامی و تکنولوژیک آشکار دارد و دارای سلاح هسته ای و ارتشی نیرومند است. بویژه نیروی هوایی آن بر نیروی هوایی سوریه برتری کامل دارد، امری که در جنگ ۱۹۸۲ لبنان به اثبات رسید. افزون بر این، اسرائیل از پشتیبانی کامل غرب، بویژه آمریکا، برخوردار است؛

۲. اسرائیل حکومتی است متجاوز و توسعه طلب که در صدد تسلط بر سرزمینهای عرب و دستیابی به «ارض موعود»، سرزمینی از نیل تا فرات، است و برای رسیدن به آن می کوشد تا مانع پیشرفت فرهنگی و تکنولوژیک کشورهای عرب شده، توان نظامی، اقتصادی و سیاسی آنها را درهم شکند تا هیچ قدرت عربی نتواند تهدیدش کند.

نکات فوق را می توان در سخنان حافظ اسد در مارس ۱۹۸۹ مشاهده کرد:

«اسرائیل سرزمین فلسطین را اشغال کرد و اکنون در صدد اشغال سایر سرزمینهای عربی برای دستیابی به «اسرائیل بزرگ» از نیل تا فرات، است. این واقعیتی است که باید همواره آن را در نظر داشته باشیم و نگذاریم ادعاهای دروغین صلح طلبانه اسرائیل آن را به فراموشی سپارد. هنگامی که اسرائیل از میانه روی صحبت می کند، در پی فریب

افکار عمومی است. اسرائیل تظاهر به میانه روی می کند، اما سردمدارانش در پی تحقق بخشیدن به آرمان «اسرائیل بزرگ» هستند و تا وقتی که این هدف نزد آنها مقدس شمرده می شود، آنچه در توان دارند برای تحقق آن به کار می گیرند. ممکن است آنها برای رسیدن به این هدف به گذشت زمان نیاز داشته باشند، اما از آن دست برنخواهند داشت.»

این اظهارات بخوبی از دیدگاه اسد پرده برمی دارد. همین نکات در مصاحبه او در ۱۹۷۴ با توماس کریان، روزنامه نگار آمریکایی، نیز مشاهده می شود:

«هدف نهایی همه اعراب این است که سرزمین فلسطین کاملاً عربی باقی بماند. ما به طور مشخص نمی دانیم چگونه این خواسته برآورده می شود، اما ایمان داریم که به این هدف خواهیم رسید... من با دین یهود یا یهودیان هیچ خصومتی ندارم، اما مسئله یهودیان اسرائیل موضوعی کاملاً متفاوت است. یهودیان اسرائیل دشمنان ما محسوب می شوند. هر قوم دیگری نیز که سرزمین مرا اشغال کند، من همین احساس را در برابرش خواهم داشت.»

پاتریک سیسل در کتاب اسد و مناقشه خاورمیانه در توضیح این دیدگاه نوشته است:

«اساس اختلاف بین اسرائیل و سوریه این

است که صلح از نظر سوریه میان دو کشور به مسائلی بسیار فراتر از بازپس گیری سرزمینهای اشغالی مربوط می شود؛ و چه بسا مناسبات قدرت میان اسرائیل و اعراب را نیز شامل گردد. به عبارت دیگر، این مسئله مطرح است که اراده کدام یک از دو طرف بر منطقه حاکم می شود. شاید اعراب سرزمینهای خود را بازپس گیرند، اما همواره نگران اقدامات آینده اسرائیل خواهند بود. برای مصر بازپس گیری صحرای سینا وقتی به بهای بی اعتباری و از دست رفتن نقش این کشور در منطقه تمام شود، چه ارزشی دارد؟ همچنین بازگرداندن کرانه غربی به اردن هنگامی که اسرائیل را سر جای خود نشانند، چه سودی دارد؟ از همه مهم تر، بازپس گیری بلندی های جولان چه ارزشی خواهد داشت اگر سوری ها را از رسیدن به هدفهایشان و رهبری مبارزه برای اعاده حقوق فلسطینی ها دور کند؟^{۴۹}

از نظر اسد، دولت اسرائیل دولتی است متجاوز و توسعه طلب که همواره امنیت کشورهای عرب را تهدید می کند. این تصویر تا حد زیادی در نحوه برخورد او با پیشینه درگیری اعراب و اسرائیل وجود دارد: جنگ ۱۹۴۸ و جنگ شش روزه ۱۹۶۷. در جنگ شش روزه، حافظ اسد برای نخستین بار خود را در برخورد نظامی با اسرائیل گرفتار دید؛ چون اطمینان یافت که

قربانی توطئه ای اسرائیلی شده است. او دریافت که اسرائیل از ضعف سوریه برای اشغال سرزمینهای این کشور بهره برداری کرده است. این دیدگاه در سرمقاله روزنامه البعث، ارگان حزب بعث، در ۱۵ سپتامبر ۱۹۹۳ نیز بازتاب یافته است:

«نگاهی به نقشه خاورمیانه و تغییراتی که از ۱۹۴۸ تاکنون در آن پدید آمده است، نشان می دهد که مهاجم کیست، چه کسی مورد تهاجم واقع شده، کدام کشور سرزمین دیگری را اشغال کرده است و می خواهد بر آن مسلط شود و چه کسی همه قطعنامه های سازمان ملل متحد را نادیده می گیرد... این دولتمردان اسرائیل اند که تخم جنگ و درگیری نظامی پاشیده و روشهایی تروریستی، اعم از ترور شخصی و دولتی، را اعمال کرده اند. هیچکس نمی تواند حاکمان اسرائیل را در پیدایش چنین وضعی که پس از ۴۰ سال در خاورمیانه پیش آمده است، بی تقصیر بداند. در حالی که سوریه هیچ نقشی در ایجاد تشنج، و نابسامانی در منطقه نداشته و همواره از خویش و سرزمین خود و حقوق عربی دفاع کرده است. همه سندها و کتابهایی که از ۱۹۴۸ تاکنون منتشر شده، نشان می دهد که اسرائیل برای اجرای طرحهای توسعه طلبانه خود در منطقه از طریق اشغال سرزمین دیگران جنگ افروزی کرده است.»^{۵۰}

اسرائیل را به پذیرفتن صلحی عادلانه و مطلوب خود وادارد.

فشارهای وارد بر نظام حکومتی سوریه

سومین عنصر مؤثر در دیدگاه منفی اسد نسبت به اسرائیل فشارهایی است که بر نظام بعثی سوریه وارد می شود. این فشارها اساساً از ویژگی های مشی سیاسی نظام حاکم بر سوریه سرچشمه می گیرد که در اینجا به این ویژگی ها و تاثیر آن اشاره می کنیم:

۱. حکومت بعث نماینده علویان است که بخش کوچکی از جامعه سوریه را تشکیل می دهند. این طایفه که ۱۲ درصد جمعیت سوریه را بخود اختصاص می دهد، سالها در پایین ترین سطح طبقات اجتماعی این کشور قرار داشت. بعلاوه، مسلمان بودن آنها نیز همواره محل تردید است؛
۲. حکومت بعثی سوریه با روشها و شیوه های خاصی توانسته است بر مشکلات داخلی فایده آید و افکار عمومی را از آنچه در کشور می گذرد، منحرف سازد؛
۳. از زمان روی کار آمدن حزب بعث در سوریه، مردم این کشور همواره آماج حملات تبلیغاتی علیه اسرائیل بوده اند. تاثیر این تبلیغات تا حدی است که این نظام بسختی می تواند سیاست خود را در مقابل اسرائیل تغییر دهد؛

نوع مناسبات بین سوریه و اسرائیل در دهه ۸۰، بویژه انضمام بلندی های جولان در ۱۹۸۱ به اسرائیل و جنگ لبنان در ۱۹۸۲، نیز در تشدید بدبینی حافظ اسد نسبت به اسرائیل تاثیر زیادی داشت. سوریه از ۱۹۷۶، بویژه از ۱۹۷۹ به بعد، با مشکلاتی حادی روبه رو شد. این مشکلات عبارت است از:

۱. مبارزه سرسختانه جنبش اسلامی برضد نظام سوریه در داخل؛
 ۲. گرفتاری سوریه در لبنان؛
 ۳. انزوای سوریه در جهان عرب.
- حافظ اسد اقدامات اسرائیل (مانند انضمام بلندی های جولان یا تلاش برای تضعیف موقعیت سوریه در لبنان) را نوعی بهره برداری از مشکلات این کشور و سعی در افزودن آنها و پیشبرد منافع اسرائیل تلقی کرد. این اقدامات موجب تشدید مواضع خصمانه و منفی اسد در قبال اسرائیل شد. او با احتیاط و تردیدی بیش از پیش با انگیزه ها و عملکرد اسرائیل برخورد کرد. به نظر می رسد که همین امر در شکل گیری نظریه توازن استراتژیک با اسرائیل، به عنوان زیربنای نظریه امنیت ملی سوریه، تاثیر بسزایی داشته است. بر اساس این نظریه، توان نظامی سوریه باید با اسرائیل برابری کند تا بتواند به تنهایی در برابر هرگونه حمله احتمالی اسرائیل ایستادگی نماید و در آینده

۴ . نظام بعثی سوریه مشروعیت خود را با این ادعا تثبیت می کند که مسترلیتی تاریخی در برابر کشمکش اعراب و اسرائیل دارد .

جنگ با اسرائیل و بعد زمانی آن

با این همه ، حافظ اسد در کشمکش خود با اسرائیل شتابزده عمل نکرده است . او ، بویژه پس از جنگ اکتبر ، بارها تاکید کرده است که سوریه و حتی جهان عرب قادر نیستند اسرائیل را شکست دهند . بنابراین ، نبرد با اسرائیل نبردی است که نسلها ادامه دارد و نمی توان یک شبه و حتی طی یک نسل آن را پایان داد . از این رو ، در کوتاه مدت نمی توان در این نبرد پیروز شد و از آن نتایج فوری انتظار داشت . این طرز تفکر نوعی واقع گرایی سیاسی است و شیوه حافظ اسد را در مبارزه با اسرائیل مشخص می کند . بعلاوه ، او را از روبه روشن شدن باچالشهای موجود باز می دارد و در واقع گریز به این رویای بزرگ و دور و دراز است که او در سخنرانی ۱۹۸۹ خود به مناسبت سالروز انقلاب بعث از آن سخن به میان آورد :

«هیچ علتی برای نگرانی وجود ندارد؛ چون آینده از آن ما، نه اسرائیل، است. اسرائیل امکاناتی را در اختیار دارد، اما ما نیز از امکانات مشابهی برخورداریم. ممکن است اسرائیل در برخی زمینه ها بر ما برتری داشته باشد، ولی این برتری گذراست و در

آینده دور یا نزدیک این برتری ها از آن ما خواهد بود، با این تفاوت که اسرائیل هرگز به توانایی های ما دست نخواهد یافت . من می گویم که به حقوق و واقعیت وجودی ملت بزرگ عرب پای بند باشم .»

اسد برای اثبات ایمانش به این پیروزی حتمی به گوشه ای از تاریخ سوریه و دنیای عرب و جهان اشاره کرد : مبارزه مردم الجزایر و سوریه با فرانسوی ها ، شکست آمریکا در ویتنام و از همه مهم تر ، جنگهای صلیبی . او در این زمینه گفت :

« اسرائیلی ها درسهای تاریخ را فراموش کرده یا خود را به فراموشی می زنند . آنها نمی خواهند بپذیرند که اسرائیل نمی تواند تجاوز خود را تا ابد ادامه دهد . تاریخ به ما می آموزد که متجاوز نمی تواند برای همیشه باقی بماند . ما این درس را از تاریخ امپریالیسم در دنیای عرب و بسیاری از کشورهای جهان آموخته ایم . مبارزه سوریه با امپریالیسم فرانسه و مبارزه مردم الجزایر ، لیبی ، یمن و سایر ملتها خود شاهد این مدعاست و هجوم صلیبی - اروپایی - امپریالیستی بارزترین نمود آن می باشد . ما برای دفاع از سرزمین خود با دشمن متجاوز جنگیدیم و سرانجام سرزمین خود را آزاد کردیم . این پیروزی یک سال و ۱۰ سال و ۲۰ سال و حتی ۳۰ سال به دست نیامد ، بلکه ۲۰۰ سال به طول انجامید . اگر در آن

روز بخود یاس و سستی راه می دادیم، امروز دیگر جهان عربی وجود نداشت کسه بحرانی ترین دوران تاریخی خود را گذراند. مدت ۲۰۰ سال بخشهای وسیعی از میهن ما که اکنون در آن به سر می بریم در اشغال اروپایی ها بود. بنابراین، همان طور که آن روز در مقابل اروپا ایستادگی کردیم، امروز نیز باید در برابر اسرائیل بایستیم و مایوس نشویم.»

بدین صورت حافظ اسد توانسته است با نامشروع خواندن اسرائیل بر لزوم ادامه دشمنی و مبارزه با آن تاکید کند، بدون اینکه هیچ تعهدی نسبت به نتیجه بخش بودن این سیاست داده باشد. به بیان دیگر، نگرش حافظ اسد به مسئله مبارزه با اسرائیل به عنوان «مبارزه نسلها» برای او این امکان را فراهم ساخت که میان واقعیت موجود، یعنی بن بست که اعراب برای نابودی اسرائیل با آن مواجه اند، و هدفهای آرمانی خود، نابودی اسرائیل، راه حل میانه ای بیابد. اما این دیدگاه، از سویی قدرت مانور حافظ اسد را محدود ساخت و از سوی دیگر از میزان نرمش او در برابر دشمن کاست. افزون بر این، اتخاذ این موضع موجب شد که امکان عقب نشینی از مواضع پیشین برای دستیابی به صلح با اسرائیل از او سلب شود. به همین علت، او وضعیت موجود، یعنی حالت «نه جنگ، نه صلح»، را در روابط بین

سوریه و اسرائیل ترجیح داد و شاید ناچار به ادامه آن شد.

با این همه، موضع رئیس جمهور سوریه در برابر اسرائیل از واقعیتهای داخلی و خارجی جدا نیست. وی در سیاستهای خود و واقعیتهای موجود را در نظر می گیرد و این ویژگی نشاندهنده جنبه دیگری از سیاست و رفتار اوست که در آن واحد هم تندرو و هم میانه روی می باشد.

حافظ اسد و اسرائیل: قدرت میانه روی

حافظ اسد از زمان به قدرت رسیدن سیاست بسیار معتدل تری را نسبت به عملکرد سیاسی تندروانه سلف خود، صلاح جدید، به اجرا گذاشت و تشویق کرد. این میانه روی نه تنها بر روابط با اسرائیل، بلکه بر دیگر زمینه ها از جمله سیاست خارجی سوریه در سطح جهان و سیاست اجتماعی و اقتصادی او تاثیر گذاشت. البته، میانه روی حافظ اسد معلول علت‌های گوناگون زیر است:

۱. شخصیت حافظ اسد؛ اسد فردی است واقع گرا که مرز میان واقعیت و آرزو را از یکدیگر تمیز می دهد. او بارها تجربه کرده است که چگونگی میان دیدگاه خود نسبت به جهان و واقعیت‌های موجود در پس این دیدگاه راه میانه ای را برگزیند؛

۲. اسد به پیامدهای خطرناک سیاست تندروانه رهبران پیش از خود واقف است؛ سیاستی که شاید بتوان آن را دلیل اصلی از دست رفتن بلندی های جولان در ۱۹۶۷ و منزوی شدن سوریه در جهان عرب و در سطح بین المللی دانست - و چه بسا نارضایتی و خشم عده زیادی از مردم سوریه در برابر دولت نیز از این سیاست ناشی شده باشد.

در کل، مشی میانه روانه حافظ اسد در برابر اسرائیل تا پیش از شکل گیری روند سیاسی موجود در خاورمیانه در زمینه های گوناگونی خود را نشان داد:

۱. سوری ها، پس از امضای موافقت نامه جداسازی نیروها در ۱۹۷۴، کوشیدند تا جبهه جولان را آرام نگاه دارند. همچنین از هرگونه عملیات تروریستی برضد اسرائیل در این منطقه نیز جلوگیری کردند. در واقع، طی ۲۰ سال گذشته این سررز آرام ترین مرز اسرائیل، حتی در مقایسه با مرزهای مشترک صلح با اردن و مصر، بوده است؛

۲. اسرائیل و سوریه به توافقاتی در لبنان دست یافتند که میانجیگری آمریکا در شماری از آنها کارساز بود. این توافقات از آغاز مداخله سوریه در لبنان (۱۹۷۶) تا بحران مرشکی میان دو کشور (۱۹۸۵) ادامه داشت و بار دیگر در ۱۹۸۵ بظاهر محترم شمرده

شد. به عنوان مثال، سوریه با پرواز هواپیماهای جنگی اسرائیل بر فراز لبنان موافقت کرد و اسرائیل نیز به طور متقابل حضور سوریه در لبنان را پذیرفت؛

۳. حافظ اسد تاکنون هرگز احتمال پیوستن به روند سیاسی منطقه و دستیابی به صلح با اسرائیل را رد نکرده است و برعکس برای صلح با اسرائیل آمادگی دارد؛ اما همواره از بیان هدف خود از صلح خودداری نموده است. در کل، به نظر می رسد هدف سوریه از صلح آتش بس، نه صلح کامل با اسرائیل، باشد. آمادگی حافظ اسد از آنجا ناشی می شود که آرزوی او در خصوص نابودی اسرائیل مسئله ای است که در دراز مدت باید تحقق یابد، حال آنکه مسئله مهم در کوتاه مدت بازپس گرفتن بلندی های جولان می باشد. در جنگ اکتبر به حافظ اسد ثابت شد که از راه جنگ نمی تواند اسرائیل را وادار به عقب نشینی از منطقه کند. تا پیش از روند سیاسی کنونی در منطقه، حافظ اسد توانست با کشیدن خطی سرخ از اعمال سیاست پیچیده ای که احتمالاً نتیجه هدفهای متناقضش بود، خودداری کند. این خط سرخ شامل موضع عملی او در قبال اسرائیل، بدون مخفی کردن دیدگاه اصلی و نیز فشارهای داخلی و خارجی بر حکومتش بود. خط سرخ بدین معناست که او آماده دستیابی به برخی توافقات و حتی حل

و فصل اختلافات خود با اسرائیل، بدون اعتراف موجودیت اسرائیل و حتی بدون امضای قرارداد صلح، می باشد. همه این مسائل نشاندهنده موضع سوریه در دو دهه گذشته در قبال اسرائیل است. طی ۱۹۷۳-۱۹۷۰، هنگامی که مصر برای پس گرفتن سرزمینهای اشغالی خود حاضر شد با اسرائیل وارد مذاکره شود، سوریه سیاست مصر را رد نکرد، اما خود توافق صلح میان مصر و اسرائیل را نپذیرفت. با وجود این، سوریه قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت را به طور محدود پذیرفت؛ زیرا این قطعنامه اسرائیل را متعهد ساخت که بدون هیچ قید و شرطی از سرزمینهای اشغالی شده در ۱۹۶۷ عقب نشینی کند. طی ۱۹۷۵-۱۹۷۴، نیز سوریه سیاست مصر را در انتخاب راه حل سیاسی برای بازپس گرفتن سرزمینهای اشغالی رد نکرد (این سیاست در اجلاس سران عرب در الجزایر در نوامبر ۱۹۷۳، به تصویب رسید)، و به توافقهایی ابتدایی که در این سالها با اسرائیل به امضا رسید، معترض نشد و حتی خود چنین قراردادی را در ۳۱ مه ۱۹۷۴ با اسرائیل امضا کرد. همچنین در ژوئن ۱۹۷۴، در سوریه از ریچارد نیکسون به گرمی استقبال کرد. دمشق در این دیدار آمادگی خود را برای پیوستن به طرح صلحی آمریکایی اعلام نمود تا اعاده بلندی های

جولان را تضمین کند. شایان ذکر است که در مه ۱۹۷۱، کنگره پنجم حزب بعث بار دیگر تأکید کرد که مناقشه با اسرائیل از دو عنصر (ودرواقع دو مرحله) تشکیل می شود:

۱. اعاده حقوق ملی فلسطینی ها؛
۲. بازگرداندن سرزمینهای اشغالی شده در ۱۹۶۷ و بلندی های جولان.

مصوبات این کنگره بر تقدم عنصر دوم، یعنی بازگرداندن بلندی های جولان، اشاره داشت. حافظ اسد تأکید کرد که دو عنصر یا دو مرحله ای بودن مناقشه با اسرائیل نباید انگیزه ای برای بهبود مناسبات سوریه و اسرائیل یا منصرف شدن سوریه از هدفهای بلند مدت خود تلقی شود. در دسامبر ۱۹۷۳، سوریه عملاً از شرکت در اجلاس ژنو خودداری کرد و به محض اینکه پی برد «سیاست مرحله ای کیسینجر» سرانجام به امضای قرارداد صلح با اسرائیل می انجامد، بشدت با آن به مخالفت برخاست. حافظ اسد تصریح کرد:

«پس از امضای قرارداد سینا بین مصر و اسرائیل، ما با اسرائیل مذاکره نمی کنیم، هر چند این مذاکرات بخشی از سرزمینهای ما را با شرایطی قابل قبول به ما بازگرداند. ما سرعت متوجه شدیم که سیاست مرحله ای کیسینجر در نهایت به از بین رفتن آرمان فلسطین می انجامد و نتیجه اش این است که

یا همه چیز بدون عقب نشینی دشمن به مرزهای ۱۹۶۷، به او داده شود یا، خوشبینانه ترین فرض، دشمن به مرزهای ۱۹۶۷ عقب نشینی می کند، اما آرمان فلسطین از بین خواهد رفت. ۴

سرانجام، طی ۱۹۷۷-۱۹۷۶، سوریه نسبت به سیاست «صلح همه جانبه» کارتر، رئیس جمهور وقت آمریکا، اظهار تمایل کرد. سپس، در ۹ مه ۱۹۷۷، کارتر با اسد دیدار کرد. کارتر در یادداشت‌هایش، در مورد برداشت خود از این دیدار نوشته است:

«به عقیده من حافظ اسد در نظرات خود بسیار دقیق است و دیدگاه‌هایش در مورد بعضی از موضوعات مهم مربوط به صلح بسیار انعطاف پذیر می باشد.»

اما کارتر در ادامه می افزاید: «پس از گذشت مدتی کوتاه از این گفتگو، حافظ اسد بر مخالفت خود با مذاکرات صلح ژنو تأکید کرد و مشارکت در آن را به شرایطی نسبتاً منطقی موقوف نمود و با همه توان کوشید تا از انعقاد قرارداد کمپ دیوید جلوگیری کند.»

از نوامبر ۱۹۷۷ که سادات از بیت المقدس دیدن کرد تا شروع روند سیاسی کنونی در منطقه، سوریه با اتخاذ موضعی خصمانه در برابر اسرائیل از شرکت در مذاکرات صلح خودداری کرد. در واقع، موضعگیری تند سوریه در برابر اسرائیل در

پی امضای قرارداد صلح مابین مصر و اسرائیل و ضمیمه شدن بلندی‌های جولان به اسرائیل و جنگ لبنان صورت گرفت. با این حال، به نظر می رسد که خودداری اسد از نشان دادن نرمش بیشتر در برابر اسرائیل از آنجا ناشی می شد که او شرایط را برای نزدیک شدن به اسرائیل فراهم نمی دید؛ زیرا حکومتش در داخل با ثبات به نظر می رسید. حتی در اثنای بحران نیز مشکل به نظر می رسید که مخالفانش (مانند جنبش اسلامی) از سازش با اسرائیل حمایت کنند. افزون بر این، مشکلات اقتصادی سوریه از مصر به مراتب بیشتر بود. در سطح بین المللی نیز حافظ اسد پشتیبانی اتحاد جماهیر شوروی را در برابر هر گونه تهدید احتمالی اسرائیل یا آمریکا داشت. این امر اسد را از نزدیک شدن به غرب و نیز اسرائیل باز می داشت.

سوریه و اسرائیل در پرتو اجلاس صلح مادرید

در ۱۴ ژوئن ۱۹۹۱، رئیس جمهور سوریه آمادگی کشورش را برای پیوستن به گفتگوهای صلح خاورمیانه اعلام داشت و در اکتبر ۱۹۹۱ در اجلاس صلح مادرید شرکت جست. از آن پس، نمایندگان دو کشور سوریه و اسرائیل در حال مذاکره مستقیم اند.

شرکت سوریه در مذاکرات صلح تغییر محسوسی در سیاست این کشور نسبت به اسرائیل محسوب می شود. دلایل این تغییر به شرح زیر است:

۱. در تاریخ ریاست جمهوری حافظ اسد، این نخستین بار است که سوریه با شرکت در مذاکرات صلح موافقت می کند؛

۲. این فرایند در شرایطی مشکل، بویژه از نظر سوری ها، آغاز شد؛ زیرا همواره در گذشته آن را رد می کردند؛

۳. جرج بوش، رئیس جمهور وقت آمریکا، در جلسه افتتاحیه اجلاس صلح مادرید گفت هدف از گفتگوهای صلح امضای قراردادهای صلح و عادی سازی کامل روابط بین اسرائیل و همسایگان عرب این کشور است. او همچنین افزود توجه به نیازهای امنیتی اسرائیل در چارچوب این قراردادها ضروری است.

می توان گفت که مقصود آمریکا از بیان این مسائل ایجاد تغییرات مرزی در بلندی های جولان برای تضمین امنیت اسرائیل و بازنگرداندن همه آن به سوریه بود. بدیهی است که اقدام سوریه در پیوستن به مذاکرات صلح ناشی از ضعف استراتژیک در قبال این فرایند است؛ زیرا آنچه در این گفتگوها نصیب سوریه می شود، بسیار بیشتر از بهایی است که باید پردازد. در این زمینه، چند نکته مهم قابل تامل است:

۱. ویژگی های دوران طولانی ریاست جمهوری حافظ اسد عدم به دست گرفتن ابتکار عمل در قبال اسرائیل است. به استثنای جنگ اکتبر که بازیگر اصلی آن تا حد زیادی مصر بود، تقریباً اسد دست به هیچ اقدام نظامی یا سیاسی مؤثری نزده است؛

۲. حافظ اسد همواره از اینکه در جهان عرب، بویژه در سوریه، از به رسمیت شناختن اسرائیل و صلح با آن کشور استقبال نمی شود، نگران است؛

۳. ارزیابی حافظ اسد این است که اسرائیل احتمالاً حتی بخشی از بلندی های جولان را نیز به سوریه باز نخواهد گرداند. پس از جنگ اکتبر معلوم شد که حافظ اسد توان نظامی لازم برای بازپس گیری بلندی های جولان را ندارد. بعد از مذاکره با کیسینجر و نیکسون، بویژه پس از تاکید فورد در ۱۹۷۵ بر ضرورت های امنیتی اسرائیل در بلندی های جولان، حافظ اسد اطمینان یافت که آمریکایی ها قصد و حتی توانایی وادار کردن اسرائیل به عقب نشینی از بلندی های جولان را ندارند؛

۴. حافظ اسد آغاز مذاکره را در آن زمان مناسب نمی دید. جنگ اکتبر در ۱۹۷۳ خود موجب آغاز مذاکرات صلح در منطقه گردید و برای کشورهای عرب نوعی موفقیت به شمار آمد. اما این کشورها متحد عمل

نکردند و مصر بدون مشارکت سوریه با آمریکا و اسرائیل وارد مذاکره شد. اسد این اقدام را تضعیف موضع سوریه در مذاکرات و از بین بردن احتمال دستیابی این کشور به بلندی های جولان تلقی کرد؛

۵. واقعیت‌های داخلی، منطقه ای و بین المللی به گونه ای نبود که موجب نرمش در برابر اسرائیل شود. احساس بحران ناشی از فروپاشی شوروی و متزلزل شدن مشی سیاسی سوریه این کشور را وادار ساخت که در پایان دهه ۸۰ خط مشی سیاسی تازه ای را پی گیرد و در جهت نزدیکی به آمریکا گام بردارد. البته، این تاوانی بود که زمامداران سوریه بر اثر از بین رفتن دیدگاه‌های جهانی خود پرداختند. از سرگیری روابط سوریه با مصر در ۱۹۸۹ و شرکت در ائتلاف ضد عراق در جنگ خلیج فارس به سرکردگی آمریکا و نیز پیوستن به مذاکرات صلح تحت فشار آمریکا نمونه های بارزی از واکنش‌های سوریه در برابر تحولات جهانی به شمار می آید.

تمایل سوریه برای مذاکره با اسرائیل را می توان معلول دو علت دانست:

۱. تحول جدیدی که در جهان عرب نسبت به امکان همزیستی با اسرائیل پیش آمد؛

۲. امیدواری حافظ اسد به امکان بازپس گیری بلندی های جولان پس از سالها

ناامیدی.

می توان گفت که اسد به هیچ وجه نگران شکست مذاکرات صلح نبود؛ زیرا هدف اصلی او بهبود مناسبات با آمریکا، نه لزوماً اسرائیل، بود.

اما سرانجام، به رغم احتیاط و تردید و منفی گرایی و نداشتن تمایل به روند صلح، خود را در دام پویای مذاکره با اسرائیل گرفتار دید؛ چون تغییر دولت در اسرائیل (۱۹۹۲) و بهبود روابط با آمریکا و تغییر موضع اسرائیل نسبت به بلندی های جولان و توافق سپتامبر ۱۹۹۳ بین فلسطینی ها و اسرائیل رئیس جمهور سوریه را با این سؤال سرنوشت ساز روبه رو کرد: آیا راهی را که با پیوستن به گفتگوهای صلح در پیش گرفته است، با امضای قرارداد صلح با اسرائیل به پایان برد یا نه؟

با پیشرفت روند صلح، روشن گردید بحران استراتژیکی که سوریه با آن مواجه شده ممکن است موجب شود که حافظ اسد باردیگر میانه روی و واقع گرایی را پیشه کند و تحولات جدیدی را موجب گردد که مهم ترین آن آسادی او در به رسمیت شناختن اسرائیل و برقراری روابط صلح آمیز است؛ البته، به شرط برآورده شدن همه خواستهای سوریه، یعنی بازگرداندن همه جولان و حل کامل مشکل فلسطین.

آسادی حافظ اسد برای به رسمیت

شناختن اسرائیل در مصاحبه اش با پاتریک سیل، خبرنگار مجله الوسط، مشاهده می شود. این مصاحبه در ۱۰ مه ۱۹۹۳ در پاریس منتشر شد:

پرسش: آیا به رسمیت شناختن اسرائیل برای شما به عنوان شخصیتی یعنی یا قومی دشوار نیست؟

پاسخ: از بدو تشکیل سازمان آزادی بخش فلسطین میان این سازمان و کشورهای عرب اختلاف نظرهایی وجود داشت که البته، اختلاف بین برادران بود. هنگامی که این سازمان اعلام کرد آماده است بر اساس قطعنامه های سازمان ملل متحد با اسرائیل مذاکره کند، دولتهای عرب نیز با این کار موافقت کردند. من نیز تصمیم دارم موضع جدیدی را اتخاذ کنم که بر اساس آن اعراب و اسرائیل در فلسطین در کنار هم به سر برند.

پرسش: آیا این به معنای پذیرش موجودیت اسرائیل در منطقه است؟

پاسخ: من از طرز برخورد فلسطینی ها و به طبع مصر با این قضایا سخن می گویم. قطعنامه های سازمان ملل متحد در واقع به معنای تایید موجودیت اسرائیل و اعراب در فلسطین است.

در اجلاس سمران در ژنو (۱۹۹۴)، بین حافظ اسد و بیل کلینتون نیز تعبیر دیگری از تغییر سیاست سوریه مشاهده می شود. در پایان این اجلاس اسد در مصاحبه ای

مطبوعاتی از گام تازه ای که سوریه برای صلح برداشته است، چنین تعبیر کرد:

«سوریه خواهان صلحی عادلانه و فراگیر است. این تمایل به معنای انتخابی استراتژیک است که در آن حقوق ملت‌های عرب و پایان دادن به اشغالگری اسرائیل تضمین شده باشد تا مردم منطقه بتوانند در صلح و آرامش به سر برند. ما شرافتمندانه جنگیدیم و شرافتمندانه مذاکره می کنیم و شرافتمندانه به صلح می رسیم. ما برای مردم خود و صدها هزار شهیدی که جان خود را در راه دفاع از وطن و حقوق امت فدا کردند، در پی صلحی شرافتمندانه هستیم. در سوریه خانه ای نیست که در راه دفاع از کشور شهیدی را تقدیم نکرده باشد. ما به خاطر شهیدان و فرزندان و خانواده شهدا خواهان صلحی واقعی هستیم که منافع و حقوق کلیه طرف‌های درگیر در آن رعایت شده باشد. هرگاه دولتمردان اسرائیل نیز خواهان چنین صلحی باشند، می توان امیدوار بود که صبح تازه ای در منطقه طلوع کند و امنیت و آرامش به منطقه بازگردد و روابط عادی و صلح آمیز میان ملت‌ها برقرار شود.»

در هر صورت، نمی توان معنای اظهارات حافظ اسد را نادیده گرفت؛ چراکه در آن برای نخستین بار به برقراری روابط عادی با اسرائیل اشاره شده است.

شایان ذکر است که پیش از دیدار اسد و

کلیتون، عبدالحلیم خدام، معاون ریاست جمهور سوریه، برای نخستین بار در برابر وزیران تبلیغات کشورهای عرب در دمشق اعلام کرد که سوریه درباره مواد و بندهای ضروری برای دستیابی به صلح با اسرائیل مذاکره می کند. این پیام هم برای مردم سوریه و هم برای اسرائیل مبهم بود؛ زیرا این گفته تنها فتح بابی برای مذاکره با اسرائیل تلقی می شود.

در نیمه ۱۹۹۴ نیز احتمال پیشرفت مذاکرات بین سوریه و اسرائیل مطرح شد و فقط زمان نامشخص بود. همچنین روشن شد که موانع موجود بر سر راه این مذاکرات ناشی از احتیاط، تردید و بی اعتمادی زمامداران دو کشور نسبت به یکدیگر است و هر یک از دو طرف انتظار دارد که دیگری نخستین گام مؤثر را برای هموار ساختن راه مذاکره بردارد تا او بتواند مردم کشور خود را نسبت به عقب نشینی های ناگوارای که باید برای صلح انجام گیرد، متقاعد سازد.

با توجه به تقریب احتمال حصول پیشرفت در مذاکرات و حتی برقراری روابط صلح آمیز میان سوریه و اسرائیل، این سؤال مطرح شد که آیا دیدگاه حافظ اسد در مورد اسرائیل به واقع تغییر کرده یا اینکه سیاستهای تازه او به عنوان مصلحت استراتژیک و با توجه به واقعیت موجود انتخاب شده است و نباید به معنای تغییر عقیده در مورد اسرائیل و

مذاکرات صلح تعبیر شود؟

پاسخ به این سؤال آسان نیست، اما به نظر می رسد که تاکنون هیچ تغییری در دیدگاههای حافظ اسد نسبت به اسرائیل روی نداده باشد؛ زیرا او و بسیاری از مردم سوریه عقیده دارند که در حال حاضر مذاکره با اسرائیل و امضای قرارداد صلح مصلحت استراتژیک برای سوریه است، اما در عین حال اسرائیل را همچنان حکومتی متجاوز و تهدید کننده می دانند و آرزوی نابودی آن را در سر می پروراند.

این مطلب را می توان در سخنرانی حافظ اسد در ۱۱ مارس ۱۹۹۲ در برابر مجلس نمایندگان سوریه مشاهده کرد. او در سخنان خود هشدار داد: «به رغم مذاکرات صلح، کشورهای عرب باید مراقب اعمال و توطئه های اسرائیل در سطح بین المللی باشند. همچنین اقدامات صهیونیستها را در آغاز این قرن و در فاصله دو جنگ جهانی به یاد داشته باشند. مذاکرات صلح نباید لحظه ای کشورهای عرب را از توسعه طلبی های اسرائیل و اشغال سرزمینهای عربی برای تشکیل اسرائیل بزرگ غافل گرداند.»

گرچه حافظ اسد در مصاحبه مطبوعاتی خود با پاتریک سیل به حق حیات اسرائیلیها و فلسطینی ها در فلسطین اعتراف کرد، ولی تاکید نمود که این اعتراف ناشی از وضعیت موجود در منطقه و ضرورتهای

تاریخی است.

پایان دادن به حضور صلیبیون در منطقه بود. این موضوع را هم اکنون در مطبوعات سوریه می توان دید. روزنامه الشوره در ۱۹ آوریل ۱۹۹۴ مقاله ای تحت این عنوان که سوریه به رهبری حافظ اسد مصمم است جنگ «حطین» و نیز بیرون راندن نیروهای اشغالگر فرانسوی را ادامه دهد، به چاپ رساند. در بخشی از این مقاله آمده است:

«از سوریه «حطین» در سال ۱۱۸۷ تا سوریه کنونی به رهبری حافظ اسد، ۸۰۷ سال می گذرد، اما به رغم این فاصله زمانی، شرایط و مواضع و رهبری از هر نظر یکسان است. امروز، سوریه با صهیونیستهای نژادپرست و اشغالگر مبارزه می کند که در واقع ادامه جنگهای صلیبی است. سوریه در جنگهای صلیبی نیز در حطین، در بیرون راندن نیروهای اشغالگر فرانسوی از سرزمین خود پیروز شد و امروز نیز مصمم است که با قدرت سرزمینهای عربی را آزاد کند. عزم و اراده سوریه و حافظ اسد امری سرنوشت ساز است.»

نتیجه گیری

برخورد و نگرش حافظ اسد نسبت به فرایند صلح برخوردار است ناپایدار که تأثیر آن بر چارچوب گفتگوهای صلح با اسرائیل نمودار می باشد. حافظ اسد از یکسو گفتگوهای صلح را به سود کشورش

بدیهی است که ادامه دشمنی با اسرائیل به معنای تاکتیک سوریه در مذاکرات صلح است؛ زیرا با این سیاست امکان کناره گیری از این گفتگوها برای سوریه وجود دارد و در توجیه آن می تواند بگوید تا زمانی که در مذاکرات صلح پیشرفت مطلوب سوریه حاصل نشود و به عبارتی تا زمانی که تضمین کافی برای عقب نشینی اسرائیل از بلندی های جسرلان و حل کامل مسئله فلسطینی ها داده نشود، در روابط سوریه با اسرائیل تغییری حاصل نخواهد شد. با این همه، پیامد این تاکتیک را نباید از نظر دور داشت؛ زیرا اگر نظام حاکم بر سوریه در آینده ناچار به صلح با اسرائیل شود، براحتی نمی تواند آن را برای مردم خود توجیه کند.

با توجه به آنچه گفتیم و با دقت در اظهارات حافظ اسد، می توان به مشی سیاسی او و تناقضات و توجیحات موجود در آن پی برد. بدیهی است که حافظ اسد صلح تحمیلی با اسرائیل را مقطعی تاریخی در جنگ طولانی و همیشگی خود با این حکومت می داند، جنگی که سرانجام به پیروزی قطعی یکی از دو طرف می انجامد و به جنگهای صلیبی شباهت دارد. در جنگهای صلیبی نیز گاهی یکی از دو طرف ضعیف می گردید یا قراردادهایی بین طرفین بسته می شد، اما نتیجه قطعی آن

می‌داند؛ زیرا ممکن است این گفتگوها سرانجام دشمنی موجود بین سوریه و اسرائیل را از بین ببرد و به حل و فصل اختلاف دو کشور بینجامد. از سوی دیگر، عقیده دارد که صلح به معنای آمادگی برای مرحله ای دیگر از درگیری تاریخی بین سوریه و اسرائیل است. مطبوعات سوریه در این میان تأکید می‌کنند که مذاکره با اسرائیل جز مرحله ای از مراحل کشمکش سوریه با اسرائیل برای تحقق هدفهای دمشق نیست. از این نظر، این مرحله با مراحل گذشته، یعنی درگیری نظامی، تفاوتی ندارد.

درسر مقالهٔ روزنامهٔ *الثوره*، به مناسبت روز ۶ اکتبر ۱۹۹۲، آمده است:

«ما همچنان در حال نبرد با اسرائیل هستیم. این جنگ اشکال گوناگون بخود می‌گیرد، اما تا رسیدن به هدفهایی که برای آن هم میهنان ما شهید شدند، ادامه دارد.»
آیا رئیس‌جمهور سوریه آنچنان که اظهار می‌کند در داخل نیز شرایط را برای صلح با اسرائیل فراهم می‌سازد؟ برای این سؤال پاسخ روشنی وجود ندارد، اما به نظر می‌رسد که نمی‌توان آن را انکار کرد.

آیا اسد با توجه به جو تبلیغاتی که بر اساس دیدگاههای خود و مردم سوریه بر ضد اسرائیل برانگیخته، از توان معنوی و سیاسی لازم برای قبول چنین صلحی برخوردار است؟

به نظر می‌رسد که دیدگاه حافظ اسد مبنی بر درازمدت و فراگیر بودن کشمکش ابدی با اسرائیل دارای تناقض بزرگی است. این دیدگاه در گذشته نیز از قدرت مانور و نرمش سیاسی حافظ اسد کاسته و مانع از رسیدنش به صلح با اسرائیل شده است.

آیل زیسر

مؤسسهٔ شیلو و اح

مرکز موشه داپان

برای مطالعات خاورمیانه و آفریقا

اقتصاد سوریه و احتمالات همکاری مشترک با اسرائیل

از ۱۹۴۸، بین اسرائیل و برخی از کشورهای عرب همسایه روابط اقتصادی برقرار شد. طی سالهای گذشته، بویژه پس از سفر رئیس‌جمهور پیشین مصر، انور سادات، به بیت المقدس (۱۹۷۷)، پیشنهادهای متعدد و گوناگونی برای همکاری اقتصادی بین اسرائیل و کشورهای عربی ارائه شد. معاهدهٔ صلح بین مصر و اسرائیل، پیشنهادهای متعددی را در پی داشت که همگی به طور خلاصه بر ضرورت همکاری مشترک اقتصادی بین مصر و اسرائیل، به امید دستیابی به الگوی خاص جهت همکاری